



An Examination of the Theological Foundations of Wilayat Faqih with Emphasis on the Views of Imam Khomeini and Ayatollah Javadi Amoli

Ehsan Karamichemeh

PhD., Student, Department of Islamic Theology, University of Tabriz, Tabriz, Iran. ehsankarami@chmail.ir

Abstract

During the era of occultation (*ghaybah*), the theory of *Wilayat Faqih* (Guardianship of the Jurist) is considered one of the most significant governmental foundations in Shi'a thought. In addition to its jurisprudential roots, this theory possesses robust theological (*kalami*) foundations, rendering it a unique model within the Islamic political system. Accordingly, the present study seeks to provide a more precise theoretical framework for this concept by addressing the fundamental question: "How can the theological foundations of *Wilayat Faqih* in the era of occultation be explained?" The research methodology is qualitative, with data collected through document analysis, focusing on the doctrinal systems of Imam Khomeini and Ayatollah Javadi Amoli. The findings indicate that *Wilayat Faqih* is grounded in firm theological principles such as anthropology (*ensan-shenasi*), ontology (*hasti-shenasi*), and teleology (*ghayatmandi*). These principles play a decisive role in explicating *Wilayat Faqih* in the thought of Imam Khomeini and Ayatollah Javadi Amoli. Imam Khomeini, in his analysis of Shi'a anthropology, emphasizes the dual material and spiritual dimensions of human beings, considering the guidance of society toward perfection (*kamal*) a religious necessity. Consequently, *Wilayat Faqih* is not merely an executive matter but a divine obligation (*taklif ilahi*) ensuring the continuity of societal guidance along the divine path. Ayatollah Javadi Amoli, relying on Shi'a ontology, regards divine sovereignty (*hakimiyyat ilahi*) as the fundamental principle of the Islamic political system and underscores the role of *Wilayat Faqih* in its realization. An examination of these two thinkers' perspectives demonstrates that the theory of *Wilayat Faqih* is supported not only by jurisprudential arguments but also by a solid theological foundation. Elucidating the theological underpinnings of this theory not only reinforces Shi'a political thought but also facilitates a more comprehensive understanding of its necessity and position in the era of occultation. Furthermore, analyzing the connection between religion (*din*) and politics (*siyasat*) in the Islamic system reveals the profound influence of doctrinal foundations on the structure of *Wilayat Faqih*.

Keywords: *Wilayat Faqih* (Guardianship of the Jurist), theological foundations, Imam Khomeini, Ayatollah Javadi Amoli, *Wali Faqih*, religion, era of occultation ('*asr ghaybah*).

Cite this article: Karamichemeh, E. (2024). An Examination of the Theological Foundations of Wilayat Faqih with Emphasis on the Views of Imam Khomeini and Ayatollah Javadi Amoli. *Theosophia Practica*, 16(62), p. 79-96. <https://doi.org/10.22081/pwq.2025.22872.48>

Received: 2024-06-17 ; **Revised:** 2024-08-12 ; **Accepted:** 2024-09-23 ; **Published online:** 2024-12-25

© The Author(s).

Article type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



بررسی مبانی کلامی ولایت فقیه با تأکید بر آراء امام خمینی و آیت الله جوادی آملی

احسان کرمی چمه

دانشجوی دکتری، گروه کلام اسلامی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. ehsankarami@chmail.ir

چکیده

در عصر غیبت، نظریه ولایت فقیه یکی از مهم‌ترین بنیان‌های حکومتی در اندیشه شیعی محسوب می‌شود. این نظریه، علاوه بر ریشه‌های فقهی، از مبانی مستحکم کلامی برخوردار است که آن را به الگویی منحصربه‌فرد در نظام سیاسی اسلامی تبدیل می‌کند. بر این اساس، پژوهش حاضر با طرح این پرسش بنیادین که «مبانی کلامی ولایت فقیه در عصر غیبت چگونه قابل تبیین است؟»، درصدد ارائه چارچوب نظری دقیق‌تری از این مفهوم می‌باشد. روش تحقیق مبتنی بر رویکرد کیفی بوده و داده‌ها از طریق سندپژوهی گردآوری شده و با تمرکز بر نظام اعتقادی امام خمینی و آیت الله جوادی آملی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که ولایت فقیه بر اصول کلامی مستحکمی نظیر انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و غایت‌مندی استوار است. این اصول در اندیشه امام خمینی و آیت الله جوادی آملی نقشی تعیین‌کننده در تبیین ولایت فقیه ایفا می‌کنند. امام خمینی در تحلیل انسان‌شناسی شیعی، بر دو بُعد مادی و معنوی انسان تأکید کرده و هدایت جامعه به سوی کمال را ضرورتی دینی دانسته است. بر این اساس، ولایت فقیه نه تنها امری اجرایی، بلکه تکلیفی الهی برای تداوم هدایت جامعه در مسیر الهی محسوب می‌شود. آیت الله جوادی آملی نیز با تکیه بر هستی‌شناسی شیعی، حاکمیت الهی را اصل بنیادین در نظام سیاسی اسلام می‌داند و بر نقش ولایت فقیه در تحقق این نظام تأکید دارد. بررسی دیدگاه‌های این دو اندیشمند نشان می‌دهد که نظریه ولایت فقیه، علاوه بر استدلال‌های فقهی، بر یک بنیان استوار کلامی نیز تکیه دارد. تبیین مبانی کلامی این نظریه، نه تنها موجب تحکیم نظریه سیاسی شیعه می‌شود، بلکه به فهم جامع‌تری از ضرورت و جایگاه آن در عصر غیبت یاری می‌رساند. افزون بر این، تحلیل پیوند میان دین و سیاست در نظام اسلامی، نشان‌دهنده تأثیر عمیق مبانی اعتقادی بر ساختار ولایت فقیه است.

کلیدواژه‌ها: ولایت فقیه، مبانی کلامی، امام خمینی، آیت الله جوادی آملی، ولی فقیه، دین، عصر غیبت.

استناد به این مقاله: کرمی چمه، احسان (۱۴۰۳). بررسی مبانی کلامی ولایت فقیه با تأکید بر آراء امام خمینی و آیت الله جوادی آملی. *آیین حکمت*، ۱۶ (۶۲).

ص ۷۹-۹۶. <https://doi.org/10.22081/pwq.2025.22872.48>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۸ ؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۵/۲۲ ؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۰۲ ؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۱۰/۰۵

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان.



۱. مقدمه

یکی از مسائلی که در علم کلام و فقه مورد بحث قرار می‌گیرد، مسئله ولایت فقیه است. این مسئله از آن‌رو موضوعی کلامی محسوب می‌شود که با مفاهیمی همچون هستی و نیستی، تداوم ولایت پیامبران و امامان معصوم(ع)، و نیز با فعل خداوند در نظام تشریع و هدایت انسان ارتباط دارد. در بحث کلامی، این مسئله اینگونه است که آیا خداوند متعال در عصر غیبت مردم و امت را به حال خود واگذاشته است؟ یا برای زمامداری و حاکمیت بشر پیش‌بینی نموده است؟ اثبات اصل ولایت فقیه و دلیل و برهانی که بر آن اقامه می‌شود، مربوط به کلام است؛ به این دلیل که از موضوعات کلیدی علم کلام، ذات، صفات و فعل الهی می‌باشد. از جهت دیگر، در علم فقه نیز به بحث ولایت فقیه می‌پردازند تا حدود فقهی مسئله معین شود. بنابراین، امکان دستیابی به لوازم هر دو علم از طریق تلازم عقلی بین مفهوم کلامی و فقهی بحث ولایت فقیه، فراهم می‌شود. در قرون اولیه ظهور اسلام، به‌خصوص در قرن اول و دوم هجری، بیشتر نظریه‌های مربوط به رهبری سیاسی شیعه در علم کلام مطرح می‌شد؛ زیرا، مسئله خلافت و امامت، محور اصلی مناقشه فرق اسلامی و ازجمله شیعه بود. با توجه به اهمیت مسئله امامت در اندیشه سیاسی شیعه (حلی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۴)، باید مسائل فرعی و جانبی آن نیز در علم کلام بررسی می‌شد. اما متأسفانه، انزوای شیعیان و سرکوب آنان و رشد قشری‌گری و اخباریون در بین شیعیان، مانع ورود آنان به صحنه سیاست و مباحث حکومتی شد. از این‌رو، مبانی علمی و کلامی اندیشه سیاسی شیعه در مسائل حکومتی، تنها در محافل خصوصی و درس‌های حوزوی مطرح شد. اما از زمان نراقی (م. ۱۲۴۵ق) در کتاب «عوائد الایام» و خواجه نصیرالدین طوسی در باب قاعده لطف، اهمیت و ضرورت بحث ولایت کلامی ولی فقیه به‌طور گسترده و مستقل مطرح شد. بنابراین، از دیدگاه شیعه مسئله ولایت سیاسی شأنی از شئون امامت و مسئله‌ای کلامی و آمیخته با ایمان است که عدم اعتقاد به آن به منزله انکار بخشی از دین و نقصان ایمان قلمداد می‌شود (علم‌الهدی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۴۲۹-۴۰۹؛ فیاض لاهیجی، ۱۳۷۲ق، ص ۴۶۷؛ سبحانی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۴۵). زعامت سیاسی امامان معصوم(ع) مورد اتفاق شیعیان است؛ اما در عصر غیبت، ولایت فقیه، از شئون ولایت و امامت و مسئله‌ای کلامی است. بر این اساس، به‌خاطر تقابل همیشگی جبهه حق و باطل و نیز تأکید آیات و روایات، ولایت در رأس هرم قرار دارد و ولایت در اندیشه شیعی ساختاری طولی دارد که در آن، بعد از پیامبر(ص)، امامان معصوم(ع) در عصر حضور و ولی فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت، نقش محوری در تداوم ولایت ایفا می‌کنند.

با پیروزی انقلاب اسلامی و فراهم شدن فضای سیاسی مناسب، مسئله رهبری، جایگاه واقعی خود را در جغرافیای سیاسی شیعه پیدا کرد و به‌عنوان مسئله‌ای کلامی مطرح شد. در دروان معاصر، اندیشمندانی هستند که با نگاهی کلان بر این موضوع تأکید دارند؛ چنانچه امام خمینی در دو کتاب «حکومت اسلامی» و کتاب «بیع»، به تبیین دقیق موضوع پرداخته و فقهای بزرگی مانند آیت‌الله صافی در کتاب

«ضرورة الوجود الحكومة او ولاية الفقهاء في عصر الغيبة» (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۲-۱۳) و آیت الله جوادی آملی در سه کتاب «ولایت فقیه (رهبری در اسلام)» (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۴، ۱۴۴)، «ولایت فقیه؛ ولایت فقاہت و عدالت» (همان، ۱۳۷۸، ص ۱۴۴) و کتاب «وحی و رهبری» (همان، ۱۳۶۸، ص ۱۶۳)، به مبانی کلامی نظریه ولایت فقیه پرداخته‌اند. از این‌رو، یکی از مهم‌ترین مسائل پیش روی شیعیان در این دوره، مسئله حق حاکمیت و مبانی نظام سیاسی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه است. بنابراین، این سؤال مطرح می‌شود که آیا در عصر غیبت، ولایت فقیه جامع‌الشرایط در اداره امور جامعه اسلامی، فرعی از فروع امامت و مسئله‌ای کلامی است و مبنای کلامی دارد؟ از این‌رو، در این پژوهش تلاش بر این است که به بررسی مبانی کلامی ولایت فقیه با تأکید بر آراء امام خمینی و آیت الله جوادی آملی پرداخته شود. با توجه به اینکه امام خمینی ولایت فقیه را از قلمرو فقه بیرون آوردند و در جایگاه اصلی خود یعنی علم کلام نشاندهند (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۴۱۹)، و نیز ولایت فقیه را از عوارض فعل الله و امام معصوم (ع) می‌دانند (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۵۵-۶۶، جوادی آملی، ۱۳۶۸، ص ۱۶۳)؛ بنابراین، در این نوشتار با بهره‌گیری از روش کیفی (تحلیلی-توصیفی) و مبتنی بر سندپژوهی، به‌صورتی روشمند به تبیین مبانی کلامی ولایت فقیه پرداخته شده است؛ مسئله‌ای که به‌عنوان یکی از فروع امامت در عصر غیبت مطرح بوده و نظریه مرکزی گفتمان سیاسی شیعه محسوب می‌شود.

۲. مفاهیم پژوهش

۲-۱. ولایت

«ولایت» واژه‌ای عربی به معنای قرب و نزدیکی است. «ولاء» و «توالی» به معنای قرار گرفتن یک شیء در کنار شیء دیگر است؛ بدون آنکه فاصله‌ای بین آن دو باشد. لازمه چنین حالت و ترتیبی، نزدیکی دو شیء به یکدیگر است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۵۳۳). این قرب، افزون بر قرب مادی، قرب معنوی را نیز دربرمی‌گیرد (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۴). جوهری در «صحاح» می‌گوید: «هرکسی کار دیگری را برعهده گیرد، «ولی» او است» (جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۵۲۸)؛ و این، نوعی قرب معنوی است. همچنین، این لفظ به معنای حکومت کردن، دوستی کردن، سلطه داشتن و تصرف کردن نیز آمده است (معین، ۱۳۵۷، ج ۴، ص ۵۰۵۳-۵۰۵۴). «ولایت در اصطلاح، به معنای سلطه بر شخص یا مال یا هر دو است. اعم از اینکه چنین سلطه‌ای عقلی باشد یا شرعی، اصلی باشد یا عرضی» (آل بحر العلوم، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۲۱۰). به‌طور خلاصه، هرگاه «ولایت» در ارتباط با تدبیر امور اجتماعی مطرح شود، مراد، همان ولایت، زعامت و رهبری است. از این‌رو، به امیر، والی اطلاق می‌شود و «السلطان ولی امر الرعية» از این باب است (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۴۱-۴۲). در این نوشتار، همین معنا از ولایت مورد نظر است.

۲-۲. فقه

کلمه فقه که از شکافتن و باز کردن اشتقاق یافته، در لغت به معنای فهم و علم و ادراک است؛ و نیز فقه، به معنای ادراک و دانایی به احکام شرع است (میرزایی، ۱۳۸۸: ذیل کلمه «فقه»). از این‌رو مراد از فقیه، یعنی عالم. فیومی در «مصباح المنیر» می‌گوید: «الفقه، فهم الشی» (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۷۹). در قرآن نیز آمده است: «طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» (توبه، ۸۷). راغب در «مفردات» می‌گوید: فقه به معنای دست یافتن انسان به آگاهی و ادراک جدید با استفاده از دانش موجود اوست (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۸۴). کلمه فقه، اصطلاحاً در دو معنا به کار رفته است؛ یکی به معنای علم و آگاهی به مجموعه دین و دیگر به معنای دانش تحصیل احکام و مقررات شرعی. در اصطلاح نخست، «فقه» عبارت است از بصیرت کامل نسبت به کل دین و مجموعه آنچه خداوند برای بشر فرستاده است. فقه در اصطلاح دوم عبارت است از: علمی که به وسیله آن، احکام شرعی را از ادله تفصیلی (قرآن، سنت، اجماع و عقل) به دست می‌آوریم (شب‌خیز، ۱۳۹۳، ص ۱۴۵).

۳-۲. فقیه

از نظر لغت، فقیه به معنای علم و آگاهی به مجموعه دین آمده است (میرزایی، ۱۳۸۸: ذیل کلمه «فقیه»). از نظر اصطلاح، فقیه یعنی کسی که علم و آگاهی ژرف نسبت به مجموعه دین دارد. امام خمینی در این خصوص می‌فرماید: «حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمام زوایای زندگی بشریت است. حکومت، نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورداری با تمام معضلات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۲). فقیه که در روایات برای او جعل ولایت شده، به معنای عالم متفکر عمیق و اسلام‌شناس است؛ و نه فقیه به معنای مصطلح امروز؛ یعنی کسی که فقط فقه بداند و از ابعاد دیگر اسلام آگاهی نداشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۳۷۸). مراد از «فقیه» در بحث «ولایت سیاسی فقیه» کسی است که به مجموعه دانش‌های دین، علم و آگاهی کافی و عمیق داشته، صاحب بصیرت و واجد مرتبه بالای عدالت و تقوا بوده، دارای کفایت و حسن تدبیر است. امروزه از این شرط اخیر، به مدیر و مدبر بودن تعبیر می‌کنند.

۴-۲. ولایت فقیه

اصطلاح «ولایت فقیه» از دو بخش «ولایت» و «فقیه» تشکیل شده است؛ که تعریف آن در واژگان یاد شده توضیح داده شد. در این نوشتار، مفهوم ولایت در نظریه ولایت فقیه عبارت است از حاکمیت انسانی پارسا، صالح، مخالف با شهوات و هوای نفس که عامل به قرآن و سنت بوده، امور مسلمانان را تدبیر کند و زعامت اجتماعی و رهبری سیاسی جامعه اسلامی را عهده‌دار شود. بنابراین، ولایت فقیه یعنی

سرپرستی و تدبیر امور مردم و رهبری جامعه اسلامی و شهروندان مسلمان و اعمال حاکمیت بر آنها براساس قوانین و احکام اسلامی. ولی فقیه با بهره‌گیری از تدبیر، هوشمندی و دانش خویش و براساس کتاب، سنت و مصالح اجتماعی تصمیم می‌گیرد و مردم موظف به پیروی و اطاعت از حکم او هستند. از دیدگاه امام خمینی، حکومت در اسلام، حکومت قانون است (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۳۹۷). از نظر آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، مربوط به اداره جامعه اسلامی و برای اجرای احکام اسلامی و تأمین مصالح مادی و معنوی امت اسلامی و حفظ نظام و کشور در برابر دشمنان و حفظ وحدت و هویت خردمندی و دینداری و کمالیابی است. از نظر ایشان، ولایت فقیه، نه از سنخ ولایت تکوینی است و نه از سنخ ولایت بر تشریع و قانون‌گذاری و نه از نوع ولایت بر محجوران و مردگان؛ بلکه ولایت فقیه جامع‌الشرایط، مدیریتی بر جامعه اسلامی است که به منظور اجرای احکام و تحقق ارزش‌های دینی و شکوفا ساختن استعدادهای افراد جامعه و رساندن آنان به کمال و تعالی درخور خویش صورت می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹-۱۲۲). بر این اساس، ولایت فقیه یکی از شئون ولایت و امامت است که از اصول دین و مذهب می‌باشد. در علم کلام، ولایت به معنای امامت به کار می‌رود و این یک مسئله اعتقادی است؛ یعنی استمرار همه شئون پیامبر (ص) به جز نبوت، در حق جانشینان او است. از طریق این اصل، امامت در عصر حضور و ولایت فقیه در عصر غیبت، ثابت می‌شود.

۳. مبانی کلامی - اعتقادی ولایت فقیه

نظر به اینکه ولایت فقیه ارتباط بنیادین با اصول اعتقادی و مبانی کلامی دارد و اساساً خاستگاه تاریخی نظریه ولایت فقیه خاستگاه کلامی است؛ لذا، مشروعیت و حقانیت خود را وامدار مبانی اعتقادی است. به گونه‌ای که اتقان و عدم اتقان آن مبانی، موجب احکام و یا اخلال در این نظریه می‌شود. این تئوری با بسیاری از مسائل عمده کلامی، اعم از کلام سنتی و کلام جدید، در ارتباط دوجانبه است؛ به گونه‌ای که هرگونه تحولی در آن مسائل، موجب تحول در این نظریه می‌گردد. از جهتی، طرح بسیاری از مسائل مربوط به ولایت فقیه و ارکان آن بدون در نظر گرفتن مبانی کلامی این نظریه، مسائل کلامی مرتبط به آن و شبکه مفاهیم دینی مربوط به آن قابل تحلیل نیست. بنابراین، اتخاذ نگرش مبتنی بر مبانی علم کلام در تحلیل ولایت فقیه و ارکان آن، شرط فهم دقیق مسئله و زمینه جستار در مسائل مربوط به آن است. از این رو، ولایت فقیه در پرتو مبانی اعتقادی و کلامی خاصی که بر آنها استوار است، قابل شناخت، نقد و تحلیل است. لذا، برخی از مهم‌ترین مبانی آن با نگرش نظرات و آراء امام خمینی و علامه جوادی که هر دو اندیشمند دارای خط فکری واحد و مشترک بوده و ادامه‌دهنده مشیء ملاصدرا می‌باشند، مورد تبیین و بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱. هدایت و حکمت الهی

هدایت آسمانی، راه ارتباط پیامبران الهی و کتب آسمانی با بشر است. بر مبنای حکمت الهی بر خدا لازم

است که برای شناخت خود و راه تکامل انسان، پل ارتباطی برای بشر برقرار سازد که همان پیامبر و کتاب آسمانی، امام معصوم و در زمان غیبت، شخصی که نزدیک به معصوم است، می‌باشد. این ارتباط باید به‌گونه‌ای باشد که بشر بتواند با استفاده از آن به شناخت و تکامل برسد؛ یعنی اگر پیامبر سخن می‌گوید، به زبان قوم باشد و اگر کتابی برای هدایت نازل شده، به زبان قوم نوشته شده باشد.

۳-۱-۱. هدایت عامه

هرکس که خداوند را به‌خوبی بشناسد و به حکمت و قدرت او ایمان داشته، در پدیده‌های عالم تفکر نماید، بی‌تردید تصدیق خواهد کرد که خداوند، تمامی موجودات را به هدایت عامه به سر منزل مقصودشان هدایت نموده است. براساس قانون هدایت عامه و ارسال انبیاء، خداوند حکیم، به‌طور جدی خواستار هدایت انسان‌ها است. خدا در ادامهٔ رسالت پیامبران، امامان (ع) را به‌نحو خاص و فقه‌های جامع‌الشرايط را به‌نحو عام، قرار داده است تا عهده‌دار هدایت مادی و معنوی انسان‌ها شوند؛ در غیر این صورت، نقض غرض الهی خواهد شد و خداوند حکیم، نقض غرض نمی‌کند. اثبات ولایت فقیه از طریق صفت حکمت خداوندی - که صفت فعل او است -، آن را جزء مسائل کلامی قرار می‌دهد؛ زیرا علم کلام، عهده‌دار بحث عوارض فعل خداوند است. بنابراین، این فهم خردپسندانه اختصاص به زمان خاصی ندارد؛ چنانچه امام خمینی در این باره می‌گوید: قضیه ولایت سیاسی فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک مسئله‌ای است که خداوند تبارک و تعالی درست کرده است (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۰، ص ۳۰۸). عده‌ای بر این باورند که رسالت انبیاء محدود به توصیه‌های اخلاقی، دعوت به آرمان‌های اخروی و هدایت فردی انسان‌ها بوده است (بازرگان، ۱۳۷۷، ص ۹۱). امام خمینی که نظریه ولایت فقیه را به شکل امروزی طرح کرده‌اند، بر نظریهٔ جامع‌نگرانه‌ای تأکید داشته‌اند. در این نظریه، انبیاء هم برای عدالت این جهان و هم برای سعادت آن جهانی پیام دارند. امام خمینی در تبیین ولایت فقیه، در واقع ولایت نبی را اُسوة خود قرار داده است و لذا، معتقدند بدون توجه به مفهوم نبوت و حقیقت آن، نمی‌توان به تحلیل ولایت فقیه پرداخت (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۳، ص ۴۳۱).

۳-۱-۲. عنصر فاعلی و صوری هدایت

هدایت نوع انسان، نه بدون وحی الهی میسر است و نه بدون رهبر وحی‌شناس و عامل به آن. بر این اساس، فرق این دو عنصر صوری و فاعلی آن است که گاهی عنصر صوری یعنی قانون آسمانی در اثر نسخ یا تحریف، از صلاحیت سازندگی ساقط می‌شود و یا عمر تأثیرش منقضی می‌گردد و گاهی در اثر صیانت از نسخ و عصمت از تحریف، همچنان بر صلاحیت هدایت و سازندگی خود باقی است و هرگز گزند زوال و فرسودگی به حریم او راه نمی‌یابد. در حالی که مانند قرآن کریم، عنصر صوری هدایت از زوال مصون است، اما عنصر فاعلی جامعه، یعنی رهبر الهی، پیوسته در معرض مرگ و دگرگونی قرار دارد:

«ماجعلنا لبشر من قبلک الخلد افان مت فهم الخالدون» (انبیاء، ۳۴)؛ «اِنَّکَ مَیّتٌ وَّ اَنَّهُمْ مَیّتُونَ» (زمر، ۳۰). بنابراین، برای عنصر فاعلی جامعه تصور نائب یا نماینده روا است؛ گرچه برای عنصر صوری یعنی وحی الهی، تصور بدل یا عوض ناروا است؛ زیرا با حفظ اصل لایزال نوبت به غیر نمی‌رسد. چنانچه آیت‌الله جوادی آملی در این خصوص می‌نویسند: هدایت انسان‌ها در گرو دو عنصر لاینفک وحی و رهبری وحی‌شناس است (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ص ۱۳۲).

۳-۲. جاودانگی و خاتمیت اسلام

از آنجایی که جاودانگی شریعت اسلام، نزد تمامی مسلمانان پذیرفته شده است؛ برای اثبات زعامت فقیه عادل در عصر غیبت، چنین می‌توان گفت که صلاحیت دین اسلام برای بقاء و دوام تا قیامت، یک مطلب قطعی و روشن است و هیچ‌گاه بطلان و ضعف و کاستی در آن راه نخواهد داشت: «لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه» (فصلت، ۴۲).

۳-۲-۱. پابرجایی و جاودانگی دین

تعطیل نمودن اسلام در عصر غیبت و عدم اجرای احکام و حدود آن، مخالف با ابدیت اسلام در همه شئون عقاید و اخلاق و اعمال است و از این دو جهت، هرگز نمی‌توان در دوران غیبت که ممکن است معاذالله به هزاران سال بیانجامد، زعامت دینی زمان غیبت را نفی نمود و حدود الهی را تعطیل کرد. امام خمینی جاودانگی دین را به پایدار ماندن نام دین و پایداری بحث‌ها و بررسی‌های علمی و نگارشی درباره گزاره‌های دین نمی‌دانند؛ بلکه در نظر ایشان، جاودانگی دین، بستگی به این دارد که هدف‌ها و خواسته‌ها، برنامه‌ها و قانون‌های دین، در سه سطح اندیشه، بیان و عمل در هر عصری و برای هر نسلی بازتاب پیدا کند. ایشان بر این باورند که اگر گفته شود قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است (امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۱۸-۱۹). این سخن، نشان می‌دهد که همه احکام اسلام جاودانه‌اند. از این‌رو، حضور دین در جامعه و جامعه عمل پوشاندن به خواسته‌ها و انتظارات سودبخش دین برای اجتماع، تفسیری درست و واقعی از جاودانگی دین است. کسانی بر این پندارند که چون حکومت، پدیده‌ای است دگرگون‌شونده و هماهنگ با دگرسانی فرهنگ و دانش و تجربه‌های اجتماعی بشر، همواره شکل جدید به خود می‌گیرد و نمی‌توان آن را دینی دانست؛ زیرا این دگرسانی با پابرجایی و جاودانگی دین ناسازگار است (سروش، ۱۳۷۶، ص ۲۳۰). در پاسخ باید گفت: حکومت در اسلام به این معنا است که اسلام از ابزار حکومت برای پیاده کردن خواسته‌ها و هدف‌های خود استفاده می‌کند و چون هرگونه حکومتی نمی‌تواند آن اهداف را پیاده کند و به اجرا بگذارد؛ اسلام، اصول اساسی و ساختار و هویت دینی حکومت را بازشناسانده است. اما اینکه جامعه چگونه و با کدام تدبیرها و روش‌های موفق عملی و تجربی باید اداره شود و عدالت اجتماعی چگونه و با چه شیوه‌ها و

ابزارهایی برقرار می‌شود، امری است که می‌تواند برون‌دینی باشد؛ که به اجتهاد و فهم علمی و کارشناسی عالمانه نیاز دارد. بنابراین، دگرگونی‌پذیری نیازهای مدیریت و آیین‌های کشورداری، هیچ‌گونه ناسازگاری با جاودانه بودن اصول و هویت و کارکردهای دینی آن ندارد (امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۳۱).

۳-۲. استمرار ولایت دینی اقتضای خاتمیت اسلام

تأسیس نظام اسلامی و اجرای احکام و حدود آن و دفاع از کیان دین و حراست از آن در برابر مهاجمان، چیزی نیست که در مطلوبیت و ضرورت آن بتوان تردید نمود. از این نگاه، رهبری دینی تابعی از دین‌داری و دین‌خواهی است و در کنار و همپای جاودانه بودن دین، ثابت و پایدار خواهد بود؛ زیرا حکومت نسبت به باورها و فرهنگ دینی مردم مسئول می‌باشد تا با پذیرش این مسئولیت، اعتماد عمومی را نسبت به مشروعیت دینی خود جلب نماید و با التزام عملی به تأسیس ساختارهای حکمرانی دینی، پایبندی خویش را به الزامات اداره جامعه نشان دهد. بررسی احکام سیاسی - اجتماعی اسلام، گویای این مطلب است که خداوند یقیناً اسلام و مسلمانان را در عصر غیبت بی‌سرپرست رها نکرده و برای آنان، ولی و سرپرست تعیین فرموده است. تداوم قانون، به‌تنهایی نمی‌تواند خاتمیت اسلام را تضمین کند؛ زیرا اگرچه قرآن کریم کتاب جاودانی است که از نقص و تحریف مصون است و برای همیشه چراغ راه هدایت و قانون زندگی بشر می‌باشد؛ لیکن قانونی که در کتابخانه باشد و نه در مقام اجراء و صحنه اجتماع، توان هدایت انسان‌ها را ندارد. همان‌گونه که در صدر اسلام، ولایت و حکومت امری ضروری بود؛ اکنون نیز خاتمیت اسلام اقتضاء دارد که ولایت و رهبری دینی استمرار یابد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۲۴۲). به این ترتیب، نیاز جامعه دینی به ولی امر و رهبری دینی، با نیاز آن به تشکیل حکومت درهم می‌آمیزد و این، نظریه ولایت فقیه را، در هر عصر، تبیین و تفسیر می‌کند.

۳-۳. امامت و رهبری، مرجعیت دینی پیامبر(ص)

پیش‌فرض دیگری که در فهم و پذیرش نظریه ولایت فقیه نقش دارد، تصدیق و باور به شأن و سمت حکومتی پیامبر(ص) است. ایشان براساس رسالت خویش، وظیفه داشته در جامعه حکومت تشکیل دهد و مؤمنان را رهبری کند. بنابراین، اینگونه رهبری که عهده‌دار رشد، ابعاد انسانی و الهی بشر است، امامت نامیده می‌شود. پیامبران بزرگ هر دو سمت را دارند؛ هم نبی و هم امام هستند. پیامبر اسلام در میان مسلمانان، هم مبلغ وحی بود و هم از سوی خداوند زعامت و رهبری جامعه ایمانی را برعهده داشت. در اینکه پیامبر اکرم(ص) شأن و سمت رهبری داشت و این سمت الهی بود؛ یعنی خداوند آن حضرت را امام و رهبر قرار داده، همه مسلمانان، اتفاق رأی دارند (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۱۸، ۲۸۱). در باور امام خمینی، سمت حکومت و رهبری یک سمت و شأن الهی و دینی برای پیامبر(ص) است. رسول اکرم(ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و

تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد (امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۱۷).
با توجه به آنچه که گفته شد، می توان استدلال کرد:

۳-۱. وجوب اطاعت مؤمنان از پیامبر (ص) و امام (ع)

در آیه شریفه، از مؤمنان پیروی از خدا و رسول خدا، خواسته شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۵۹)، «ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا فرمان برید و از پیامبر و صاحبان فرمان». پیروی خدا، یعنی عمل به دستورهای شریعت و وحی که بر پیامبر (ص) نازل شد. پس عبادت و آن احکامی که در وحی آمده، پیروی از خداوند است. اما اجرای احکام نازل شده از جانب خداوند، در حقیقت اطاعت از خداوند محسوب می شود، نه صرفاً تبعیت از فرمان نبی اکرم (ص). پیروی از پیامبر (ص) یعنی مؤمنان پیرو دستورها و فرمان هایی باشند که پیامبر (ص) و امام (ع) به عنوان رهبر و زمامدار جامعه اسلامی صادر می کنند.

۳-۲. ساختار طبیعی دین متشکل از هویت اجرایی و اجتماعی

اسلام تنها دین عبادت و موعظه نیست، تا گفته شود پیامبر (ص) وظیفه و شأنی به جز بیان احکام و پند و اندرز ندارد؛ بلکه ساحت اجتماعی و راهکارهای اجرایی و عملی، بخش اصیل و گسترده ای از دین و شریعت است. چگونه ممکن است پیام آور دینی که اینگونه هویت و ساختار اجرایی و اجتماعی دارد، وظیفه تشکیل حکومت و اجرا نداشته باشد. بخش اجرائیات اسلام، به اندازه ای سرنوشت ساز و تعیین کننده است و به گونه ای در حیات دین نقش دارد که گماردن جانشین برای پیامبر (ص) رسالت را کامل و تمام می کند: اگر پیغمبر اکرم (ص) خلیفه تعیین نکند، «فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (مائده، ۶۷)، رسالت خویش را به پایان نرسانده است. ضرورت اجرای احکام و ضرورت قوه مجریه و اهمیت آن در تحقق رسالت و ایجاد نظام عادلانه ای که مایه خوشبختی بشر است، سبب شده که تعیین جانشین، مرادف اتمام رسالت باشد. پس، ماهیت و ساختار قوانین اسلام اقتضاء می کند که پیامبر (ص) حکومت و امامت جامعه را عهده دار باشد؛ تا از راه آن، بتواند آموزه های وحی را پیاده کند.

۳-۳. وظیفه تعیین جانشین توسط پیامبر خاتم (ص)

بی گمان جانشینی پیامبر در امر حکومت و اجرای احکام و پیاده کردن نظام نامه های عملی اسلام در میان امت، چنان حائز اهمیت بوده است، که به جز این، فرض دیگری قابل تصور نیست. امام خمینی در این باره می فرماید: «وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (ص) حاکم تعیین می کند، به این معنا است که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز لازم است؛ زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم (ص) نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند، نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند؛ تا

سعادت دنیا و آخرتشان تأمین شود. اینکه عقلاً لازم است خلیفه تعیین کند، برای حکومت است، ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند» (امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۱۷). نتیجه آنکه، مسئله جانشینی پیامبر (ص)، سِمَت حکومتی و اجرایی آن حضرت را الهام می‌کند. تشریع اسلام، مجری می‌طلبد. در خصوص پیامبر اسلام (ص)، تمامی متکلمان مسلمان، شیعی و سنی، به سِمَت امامت آن حضرت باور دارند؛ هرچند بعضی از پیامبران در مقام عمل، نتوانستند رهبری و امامت مردمان را به دست بگیرند (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۸)؛ همان‌گونه که بعضی از امامان معصوم (ع)، موفق به حاکمیت بر جامعه نشدند، ولی در هر حال منصب زمامداری را دارا بودند (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۵۱).

۳-۴. پایداری رهبری و امامت پیامبر (ص) و امامان (ع)

نزدیک‌ترین مبنی و باور کلامی که نقش زیربنایی در فهم و پذیرش نظریه ولایت فقیه دارد، اعتقاد به پایداری رهبری و امامت پیامبر (ص) و امامان (ع) است. خداوند، پیامبران و سپس امامان معصوم را برای ولایت بر جامعه اسلامی و اجرای دین در عصر حضور، منصوب و فقیهان جامع‌الشرایط را به‌عنوان نیابت از امام زمان (عج)، به ولایت جامعه اسلامی در عصر غیبت منصوب ساخته است و مردم مسلمان و خردمند، ولایت چنین انسان شایسته‌ای را می‌پذیرند؛ تا از این طریق، دین خداوند در جامعه محقق گردد.

۳-۴-۱. بایستگی تشکیل حکومت و اسلامی بودن آن

روشن است که گذر زمان از حوزه قلمرو دین چیزی نمی‌کاهد و باید حقایق شریعت برای همیشه پایدار و زنده بماند. بنابراین، همان‌گونه که در زمان حضور پیامبر (ص) و امامان (ع)، حاکمیت و رهبری جامعه راهی برای اجرا و پیاده کردن شریعت است؛ در زمان غیبت نیز چنین است. تا از این راه، خواسته‌ها و آیین شریعت را به صورت کامل در جامعه پیاده کنند. امام خمینی می‌فرماید: «از غیبت صغری تاکنون، که بیش از هزار سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضاء نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید، احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟...» (امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۱۹).

از نظر امام خمینی، حکومت، خادم دین و به مانند ابزاری برای تحقق خواسته‌ها و قانون‌های اسلامی است (همان، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۴۶۵-۴۶۴). پایه استدلال ایشان، اسلامی بودن حکومت است. به باور ایشان زمامدار حکومت باید خود، تنوریسین دین باشد و فرهنگ و آیین و هدف‌ها و ارزش‌های شریعت را دقیق و ژرف بشناسد و از مدیریت و مدیریت که برای راهبری مردمان لازم است، بهره‌مند باشد. چنانکه امام خمینی در این زمینه می‌فرماید: «اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست؛ چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می‌شود و اگر نکند، نمی‌تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد» (امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۳۸).

۳-۴-۲. امامت، عهد الهی است

امامت، «عهدالله» است، نه «عهدالناس»؛ عهد خدا است نه عهد مردم. خدای سبحان در جواب ابراهیم نبی که درباره امامت برای ذریه خود سؤال نمود، می فرماید: «لا ینال عهدی الظالمین» (بقره، ۱۲۴)؛ یعنی امامت، عهد الهی است و این عهد الهی فقط شامل شخص عادل می شود؛ نه آنکه عادل به آن نائل گردد. کلینی از ابی بصیر چنین نقل می کند که من نزد امام صادق (ع) بودم؛ اوصیاء، یادآوری شدند و من نام اسماعیل، فرزند آن حضرت را بردم و ایشان فرمود: «لا والله یا ابا محمد ما ذاك الینا؛ ما هو الا الی الله (عزوجل) ینزل واحدا بعد واحد» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۳، ص ۷۱، ح ۱۱)؛ نه والله ای ابا محمد! تعیین امام، هرگز از اختیارات ما نیست که به میل خود وصی و امام را تعیین کنیم، بلکه مربوط به خداوند است که یکی را پس از دیگری تعیین می فرماید. نکته ای که از حدیث این باب استفاده می شود، لزوم امام در هر عصر است؛ زیرا در این روایات فرمود: «واحدا بعد واحد»؛ یعنی در هر عصری باید امام و رهبر و حاکمی از سوی خداوند برای ولایت بر جامعه اسلامی منصوب گردد. آنچه از این ادله استنباط می شود آن است که رهبری، متعلق به امام معصوم (ع) است و در صورت دسترسی نداشتن به آن حضرت، کسی که از سوی ایشان، نائب و منصوب می باشد، عهده دار رهبری است؛ نه آنکه مردم کسی را وکیل خود قرار دهند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۸-۱۶۸).

۳-۴-۳. ولایت فقیه؛ تداوم رهبری معصومان

اسلام، چه در زمان حضور معصوم و چه در دوران غیبت، همواره به نیازهای متنوع اجتماعی بشر توجه داشته و برای پاسخ گویی به این نیازها، حاکمانی با ویژگی های خاص معرفی کرده است؛ حاکمانی که در امتداد یکدیگر، از پیامبر اکرم (ص) آغاز می شوند و به ائمه معصومین (ع) و سپس فقهای عادل در عصر غیبت می رسند. همان گونه که امام خمینی با استناد به قاعده اثبات، استمرار رهبری الهی را اثبات می کند؛ به فرموده ایشان، هر دلیلی که بر ضرورت امامت دلالت دارد، همان دلیل، استمرار این مقام در دوران غیبت را نیز ایجاب می کند (امام خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۶۱). این برهان که بر ضرورت وجود امام و نظام امامت پس از نبی اکرم (ص) تأکید می کند، براساس جاودانه و ابدی بودن اجرای احکام الهی و ضرورت وجود حاکم و متولی اجراء و رها نشدن امت در عصر غیبت می باشد. چنانچه آیت الله جوادی آملی بر این باورند که صلاحیت بقاء و دوام دین اسلام تا قیامت یک مطلب قطعی و روشن است. به حکم عقل، خداوند اسلام و مسلمانان را در عصر غیبت بی سرپرست رها نکرده و برای آنان جانشین معصوم تعیین فرموده است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۶۸-۱۶۷). در مجموع، این براهین متعدد، بر لزوم تصدی فقهاء جامع الشرایط که در خصوص اجرا و پیاده کردن ابعاد اجتماعی-سیاسی اشرف کامل داشته باشند، متفق هستند.

۳-۴-۴. اصل پذیرش همگانی

حاکمیت فقیه جامع الشرایط، همانند حاکمیت پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) است. اصل پذیرش همگانی، شرط تحقق ولایت الهی به دست پیامبر و امام معصوم (ع) است. این اصل برخلاف اصول پیشین، جزء تعریف ولایت نیست؛ بلکه شرط وجود و حصول آن است. در زمان غیبت، ولایت فقیه، به عنوان تداوم امامت امامان معصوم می‌باشد. هرچند پذیرش ولایت فقیه، تفاوت‌هایی با پذیرش ولایت پیامبر و امام معصوم (ع) دارد. دلیل اینکه امام خمینی اصل پذیرش مردم را مورد تأکید قرار داده، ناشی از بصیرت نسبت به همین حقیقت تاریخی است. اگر فقیهی یک مورد دیکتاتوری یا زورگویی کند، این فقیه، دیگر ولایت ندارد (امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۹). طراحی انتخابی بودن خبرگان رهبری در واقع بر دو رکن اعتقادی استوار است: یکی، اصل حاکمیت مردم، و دیگری، اصل حافظ شرع بودن ولی فقیه می‌باشد.

۳-۵-۵. حفظ شرع در غیبت امام (ع)

پس از پیامبر گرامی اسلام (ص)، وجود حافظی برای شریعت ضروری است، در غیر این صورت، نقض غرض رخ می‌دهد. کتاب، سنت پیامبر (ص) و دیگر منابع دینی یا به‌تنهایی نمی‌توانند حافظ کامل شریعت باشند و یا اساساً برای این نقش کافی نیستند (طوسی، ۱۳۵۸، ص ۷۶۸)؛ زیرا بنا بر دیدگاه شیعه، تنها امام واجد شرایط، حافظ واقعی شریعت است. از همین رو، شیعه برای امام، اوصافی چون عصمت، نصب الهی و سایر ویژگی‌های خاص امامت را قائل است (علم‌الهدی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۲۹-۴۳۰). جانشین پیامبر (ص) در تصور اهل سنت، صرفاً به مسئله حفظ جامعه اسلامی برمی‌گردد، یعنی صرف حکومت؛ در حالی که از نظر شیعه، حفظ جامعه اسلامی از طریق حفظ شرع میسر است و حافظ شرع، تنها امام است. بر این مبنا است که متکلمان شیعی تصویر جامع‌نگرانه‌ای از امام ارائه کرده‌اند.

۳-۵-۱. رابطه لطف بودن امام و حفظ شرع در زمان غیبت

غالباً مخالفان امامت، این سؤال را طرح می‌کنند که اگر امام، لطف الهی و حافظ شرع نبوی است، غیبت امام را چگونه می‌توان تبیین کرد؟ چراکه شرط لطف بودن امام این است که وی در همه حالات و امور آشکار باشد و بتواند در امور اجتماعی تصرف نماید (طوسی، ۱۳۹۴ق، ج ۱، ص ۷۹). در این عصر، چگونه شرع حفظ می‌گردد؟ این سؤال به دوگونه قابل تحلیل است:

صورت نخست مسئله، به لطف بودن امام برمی‌گردد. اگر امام لطف است و شرط لطف، تصرف در امور است و لطف بر خدا واجب است؛ پس چگونه در عصر غیبت، چنین لطفی محقق نیست؟ پاسخ این مسئله نزد خواجه طوسی تقریر نهایی یافت: «وجوده لطفٌ تصرفه لطفٌ آخر و عدمه منا»؛ یعنی وجود امام، خود لطف است و تصرف او در امور، لطف دیگری است و سر فقدان تصرف وی، به مردم

برمی‌گردد که شرایط ظهور حضرت را محقق نمی‌سازد (حلی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۶۲).

صورت دوم مسئله به حفظ شرع و دین برمی‌گردد، در عصر غیبت، نقش حفظ شرع چگونه تحقق می‌یابد؟ این مسئله به صورت کیفیت و وجوب تکالیف اجتماعی دین، مانند امر به معروف، نهی از منکر، جهاد و... مطرح شده است. بسیاری از فقها و متکلمان معتقدند که برخی از تکالیف و احکام در عصر غیبت تعطیل شده و سر آن به مردم برمی‌گردد و نه امام و نه خداوند.

دیدگاه مبتنی بر تعطیلی برخی از احکام و انتفاء ولایت شرعی در عصر غیبت با حکمت الهی، ادله شرعی، اقتضاء ادله نبوت و امامت منافات دارد و مستلزم نقض غرض در نبوت و امامت می‌گردد. بنابراین، اصل حفظ شرع که مهم‌ترین دلیل نصب امام است، در عصر غیبت اقتضاء می‌کند که اولاً امام، هرچند غایب، وجود داشته باشد؛ چراکه وجود او اصل و محور حفظ شرع است. ثانیاً در صورت غیبت، امر ولایت بر دین و دنیا به کسانی منتقل شود که صلاحیت حفظ شرع را دارا باشند. چنین کسانی نایب امام خوانده می‌شوند. متکلمان در حفظ شرع، عصمت را شرط اجتناب‌ناپذیر می‌دانند.

مسئله عصمت در خصوص نواب خاصه از طرق تعیین و ارتباط کامل از جانب امام معصوم قابل حل است. اما در خصوص نواب عامه، زمانی که نایب خاص در میان نیست چه باید کرد؟ مسئله دو بُعد دارد: بُعد نخست، بر تبیین معارف دینی و بُعد دوم، به تصرف در امور و اجرای احکام مربوط می‌گردد. شرط بُعد نخست، اسلام‌شناسی ژرف و عمیق است که اصطلاحاً از آن به اجتهاد تعبیر شده و شرط بُعد دوم، مقبولیت عامه است که از آن به اصل پذیرش عمومی تعبیر می‌شود.

۳-۵-۲. موضوعات جدید و استمرار اجتهاد

استمرار اجتهاد، فقیه را در استنباط احکام مربوط به موضوع‌های تازه و بی‌سابقه از دو منبع نقل و عقل یاری می‌نماید. موضوع‌های جدید، همواره با تحولات جدید اجتماعی چهره می‌نمایند و فقیه به تناسب شرایط اجتماعی تازه، ضرورت تحقیق درباره احکام مستوری که تاکنون از معرفت آنها بی‌بهره بوده را احساس می‌کند و استنباط احکام موضوع‌های تازه و بی‌سابقه را، براساس اصول و قواعد شرعی و بدون اعمال سلیقه و پندار شخصی خود آغاز می‌نماید. شکی نیست که شناخت دقیق این موضوع‌ها، شرط اساسی برای استنباط حکم مربوط به آنها است؛ زیرا علاوه بر آنکه هر حکم، مرتب بر موضوع مختص به خود است، شناخت دقیق موضوع‌های جدید اجتماعی که متأثر از مسائل و حوادث جهانی است، فقیه را با زمان خود و مقتضیات آن آشنا می‌سازد. مهم آن است که با آگاهی از زمان و حوادث مربوط به آن، راه استنباط احکام الهی از منابع شرعی، همواره باز است. همانگونه که امام صادق (ع) می‌فرماید: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس» (کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۲۶؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۶۸، ص ۳۰۷)، «انسان آگاه به زمان خود، مورد هجوم خطاها و اشتباهات قرار نمی‌گیرد».

۴. ثمرات کلامی بودن ولایت فقیه

از آنچه تاکنون تقریر گردید، دستاوردهای کلامی ولایت فقیه به شرح زیر خواهد بود:

- (۱) پیام اصلی دین، هدایت، رستگاری و نجات بشریت است؛
- (۲) این امر، محقق نمی‌گردد، مگر از طریق ولایت خدا بر انسان؛
- (۳) انبیاء (ع) پیش از آنکه تنظیم نظام معیشتی را به عهده داشته باشند، رسالت هدایت و نجات بشر را بر دوش دارند؛
- (۴) امام (ع) بیان‌کننده دین و حافظ شرع در تداوم رسالت انبیاء است؛
- (۵) پذیرش همگانی مردم، شرط فعلیت یافتن برخورداری آنها از لطف الهی است؛
- (۶) لطف الهی در عصر غیبت، همچنان جاری است و احکام الهی در این عصر، تعطیل نمی‌شود؛
- (۷) ولایت فقیه از حیث حفظ شرع، تداوم امامت است.

۵. نتیجه‌گیری

از آنچه در خصوص مبانی کلامی ولایت فقیه با تأکید بر نظرات دو اندیشمند جهان اسلام مورد تبیین و بررسی قرار گرفت، نتایج زیر به‌دست می‌آید:

- (۱) حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. بنابر کلامی بودن بحث ولایت فقیه، بسیاری از شبهات پیرامون این موضوع، پاسخ داده شده است.
- (۲) ولایت فقیه در طول ولایت امام معصوم و به نیابت او و ولی فقیه جامع الشرایط، تالی‌تو (منظور از عبارت «تالی‌تو معصوم» کسی است که در رتبه پایین‌تر از معصومان و بالاتر از مردم عادی قرار دارد) معصوم و حجت او بر مردم است. به عبارت دیگر، ولایت فقیه عادل مدیر و مدبر و جامع شرایط رهبری، مرتبه نازله‌ای از رهبری امام معصوم (ع) و تأمین‌کننده همان هدفی است که در امامت معصوم، منظور بوده است.
- (۳) ولایت و مدیریت جامعه از نظر شیعه، شأنی از شئون امامت و در تداوم آن است؛ نه یک مسئله فرعی و حکمی فقهی. بنابراین، پذیرفتن آن نیز به‌معنای عمل نکردن به یک تکلیف فرعی دینی نیست، تا هرکس تابع و مقلد مرجع تقلید خودش باشد؛ بلکه به‌معنای انکار یک اصل اعتقادی و اهمال در تکمیل منظومه معرفتی ولایت الهی است.
- (۴) از آنجا که موضوع ولایت فقیه در طول بحث امامت قرار گرفته است، بنابراین، از اصول دین و باورهای کلامی امامیه و غیرتقلیدی خواهد بود و نظر فقها، تنها می‌تواند در فروع تولی و تبعیت نقش داشته باشد.
- (۵) اصل ولایت و حاکمیت سیاسی فقیه جامع الشرایط و محدوده اختیارات او، با ادله عقلی در علم

کلام اثبات می‌شود و لوازم آن حکم کلامی، بایدها و نبایدها، ویژگی‌ها و وظایف و شرایط ولی فقیه در فقه بررسی می‌شود.

۶) کلامی دانستن این بحث، تأکیدی بر تعیین جایگاه واقعی و کشف یک حقیقت مغفول و یا به تعبیری اصلاح یک برداشت نسنجیده، مبهم و مجمل است که در اثر مرور زمان و فشارهای سیاسی در ذهن برخی رسوب نموده است.

۷) تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت براساس ولایت فقیه، با هدف حفظ نظام مسلمانان و جلوگیری از اختلال در اجرای احکام الهی، امری ضروری است. در این حکومت، فقیه‌ای که دارای شرایط جامعه اسلامی است، باید زمام امور را در دست گرفته و از انحرافات و اعوجاج‌ها جلوگیری کند. او باید راهبردهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جامعه را تعیین کرده و نظام اسلامی را حفظ کند.

منابع

قرآن کریم.

- آل بحر العلوم، سید محمد (۱۳۶۲). *بلغة الفقیه*. تهران: مکتبه الصادق، ج ۳.
- بازرگان، مهدی (۱۳۷۷). *آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء*. تهران: رسا.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۸). *پیرامون وحی و رهبری*. قم: الزهراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۵). *ولایت فقیه رهبری در اسلام*. تهران: نشر رجاء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۷). *عرفان و حماسه*. قم: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). *ولایت فقیه ولایت فقاہت و عدالت*. قم: مرکز نشر اسراء.
- جوهری، أبونصر (۱۴۰۷ق). *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیہ*. بیروت: دارالعلم للملایین، ج ۶.
- حلی، جمال‌الدین (۱۴۱۷ق). *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*. تحقیق حسن حسن‌زاده آملی. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۲). *کلمات قصار، پند و حکمت*. تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۶). *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*. تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۹). *صحیفه نور*. تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی، ج ۱۰، ۴، ۱۳، ۲۱.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۴۱۵ق). *کتاب البیع*. قم: مؤسسه نشر اسلامی، ج ۱-۲.
- راغب اصفهانی، ابی القاسم (۱۴۰۴ق). *المفردات فی غریب القرآن*. لبنان: دارالمعرفه للطباعة والنشر.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۸ق). *محاضرات فی الالهیات*. محقق علی ربانی گلپایگانی. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶). *مدارا و مدیریت*. تهران: موسسه فرهنگی صراط.
- شب‌خیز، محمدرضا (۱۳۹۳). *اصول فقه دانشگاهی*. تهران: انتشارات کتاب آوا.
- صافی گلپایگانی، لطف‌الله (۱۴۱۵ق). *ضرورة الوجود الحکومة او ولایة الفقهاء فی العصر الغیبه*. قم: دارالقرآن الکریم.
- طوسی، محمدبن‌الحسن (۱۳۵۸). *تمهید الاصول*. ترجمه عبدالحسن مشکوة‌الدینی. تهران: انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- طوسی، محمدبن‌الحسن (۱۳۹۴ق). *تلخیص الشافی*. تحقیق: سیدحسن بحر العلوم. قم: انتشارات محبین، ج ۱.
- علم‌الهدی، سید مرتضی (۱۴۱۱ق). *الذخیره فی علم کلام*. قم: مؤسسه نشر الاسلامیه، ج ۱.
- فیاض لاهیجی، عبدالرزاق (۱۳۷۲ق). *گوهر مراد*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فیومی، احمدبن محمد (۱۴۱۴ق). *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*. قم: دار الهجرة.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۸۸ق). *اصول فی الکافی*. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۱.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق). *بحار الانوار*. بیروت: مؤسسة الوفاء، ج ۲۳، ۶۸.
- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۹ق). *شرایع الاسلام*. تحقیق سید صادق شیرازی. تهران: انتشارات استقلال، ج ۱.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۷). *پرسش‌ها و پاسخ‌ها*. قم: مؤسسه امام خمینی.

- مطهری، مرتضی (۱۳۷۴). *مجموعه آثار*. تهران: انتشارات صدرا، چاپ چهارم، ج ۳.
- معرفت، محمدهادی (۱۳۷۷). *ولایت فقیه*. قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید.
- معین، محمد (۱۳۵۷). *فرهنگ معین*. تهران: امیرکبیر، ج ۴.
- میرزایی، نجفعلی (۱۳۸۸). *فرهنگ اصطلاحات معاصر*. تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.